



نگاهی به ادبیات و مقدمات زبان‌شناسی

محمد ملکی

می‌شود و ناپایدار است، و صورت مکتوب آن، عبارت از ثبت آن صورت ملفوظ و پایدار است، همین مطلب باعث شده که اکثر زبانها به دو صورت ادبی و عامیانه بروز کند و نمود یابد. مثلاً در زبان فارسی، فارسی عامیانه و ادبی و در عربی محاوره‌ای و عربی ادبی یا کتابی را به کار می‌برند. زبان ادبی نمود مکتوب و زبان محاوره‌ای یا عامیانه نمود ملفوظ آن است. فرق این دو در آنجا آشکار می‌شود که نمود مکتوب بیشتر پایدار و نمود ملفوظ به سرعت دستخوش تغییر و تحول می‌شود، چنان که امروزه شاهد آن هستیم. دستور نویسندگان امروزه به نمود مکتوب و زبان شناسان به نمود ملفوظ آن - که همان زبان گفتاری باشد - اهمیت می‌دهند و هر کدام برای خود دلایلی دارند که باید برای آگاهی از آنها به کتب مربوطه مراجعه شود.^۱

ریشه زبانها:

بنابر آنچه که دانشمندان زبان شناس از آغاز تا کنون، زبانهای گویا یا خاموش را بررسی و کشف کرده‌اند، در میان ساکنان کره‌ی زمین، حدود چهار تا هفت هزار زبان وجود داشته است که این تعداد را در سه دسته از هم جدا کرده‌اند: ۱- زبانهای تک هجایی ۲- زبانهای پیوندی ۳- زبانهای تصریفی، گرچه این‌ها حصر نمی‌تواند دقیق باشد، چون استقرایی است نه عقلی، کما اینکه زبانهای منفردی هم هستند که داخل در این سه قسم نیستند. به هر حال، عده‌ای از این زبانها گویا و عده‌ای خاموش‌اند، به این معنا که برخی از آنها هنوز هم در بین ملل مختلف رایج و

مرسوم و رایج ده قرن پیش گفتگو کند، شاید پنجاه درصد آن گفتگو مفهوم نباشد. البته ناگفته نماند که تحولات زبانی بر اساس قوانین موجود در زبان صورت می‌گیرد و این یک کار زبان‌شناسی است که بنده در این مختصر در پی تحلیل و تفسیر آن نیستم، ولی به هر حال، باید به این نکته توجه داشت که قوانین زبان شناسی به طریق استقراء و بررسی بدست می‌آیند و مانند قانونهای ریاضی، محتوم و مختوم نیستند. بنابراین زبان ضمن این که بزرگترین ابزار تفهیم و تفهم به شمار می‌رود، یک نهاد اجتماعی نیز هست، بدین معنا که زبان نه تنها یک ابزار برقراری ارتباط است، بلکه پایه و مایه اغلب نهادهای اجتماعی نیز می‌باشد.

صورت‌های زبان:

زبان دارای دو نمود است، نمود مکتوب و نمود ملفوظ. نمود ملفوظ آن، عبارت است از ارتعاشات صوتی که در هوا پخش

زبان وسیله‌ی ارتباط جوامع بشری و گویای فکر و اندیشه انسانهاست. به طور کلی در زبان شناسی، زبان را از دو زاویه می‌توان نگاه و بررسی کرد، یکی به عنوان عنصر گویای یک تفکر و قوه‌ی ناطقه‌ای که همان ویژگی خاص انسان است و در علم منطق به عنوان فصل ممیز انسان - چه به معنای نطق یا قوه‌ی اندیشه - بیان شده و دیگری از زاویه‌ی بررسی زبانهای خاص مناطق جغرافیایی جوامع بشری. از آنجایی که جوامع بشری همیشه دستخوش تغییر و تحول بوده و هست و زبان هم خارج از این جوامع نبوده و نیست، لذا به تبع آن جوامع، زبان نیز دستخوش تغییر و تحول است و هیچ گاه نمی‌توان گفت زبان پدیده‌ای ثابت است، این ویژگی خاص آدمیان، یک پدیده‌ی متحرک و وسیله‌ی ارتباط بشری است که هماهنگ و همگام با تغییر و تحولات جوامع پیش می‌رود. به دلیل اینکه اگر الآن کسی با زبان فارسی

برخی دیگر تقریباً فراموش شده‌اند و امروزه کمتر قبیله و قومی به آن تکلم می‌کنند و یا اصلاً تکلم نمی‌کنند.^۲

بین سه دسته از زبان‌های یاد شده، یک رابطه‌ی خویشاوندی برقرار است که در زبانهای منفرد وجود ندارد، لذا در آن تقسیم‌بندی جای نمی‌گیرند. می‌توان گفت ریشه‌ی همه‌ی این زبانها به یک زبان بر می‌گردد که اسم خاص بر آن نمی‌توان گذاشت، گرچه اظهار نظرهایی در این رابطه شده و عده‌ای ریشه‌ی زبانها را زبان سانسکریت و عده‌ای آن را هندواروپایی و غیره دانسته‌اند (این ادعاها مطلق نیست و نمی‌تواند چندان علمی و دقیق باشد). بنابراین، درست‌تر آن است که اسم زبانی را که ریشه‌ی تمام زبان‌هاست، زبان مادر گذاشت که عده‌ای از زبان‌شناسان نیز بر همین اعتقادند.

تاریخ زبان:

در بحث تاریخچه‌ی زبان، آن را از زاویه‌های گوناگونی مورد بررسی قرار داده‌اند. از جمله این که زبان دارای دو نمود لفظ و معناست. اما معنا و معناشناسی بحثی است که خود محتاج به رساله‌ی مستقلی است و هر دانشمند زبان‌شناس از دریچه‌ی فکری خودش آن را بررسی کرده، در پی شناخت و منشأ و ماهیت زبان و معنا برآمده است. به عنوان مثال افلاطون و ارسطو آن حکیمان الهی هر کدام به نوعی به ارتباط لفظ و معنی نگاه می‌کنند. افلاطون دلالت الفاظ بر معانی را ذاتی و یا اینکه دارای نوعی رابطه‌ی منطقی بین آن دو می‌داند که در این رابطه می‌توان به قدیمی‌ترین رساله در این

موضوع یعنی مکالمات افلاطون به نام «کراتیوس» مراجعه کرد. در مقابل، ارسطو نیز مباحثی درباره‌ی کیفیت و ماهیت زبان دارد و بر این باور است که زبان زاده‌ی توافق و قرارداد است و ارتباط صورت و ماده را در اینجا جاری و ساری می‌داند. بهر حال، زبان‌شناسی موضوعی نیست که در این مختصر بتوان بررسی کرد. بحثهای عریض و طویلی را طالب است که باید دانش‌پژوهان زبان - چه فارسی و چه عربی و غیر آن دو - در جستجوی آن باشند. ما در اینجا صرفاً برای ایجاد انگیزه در حوزه‌ها و دیگر مراکز علمی برای آموزش این امر مهم، اشاره‌ای کردیم و بقیه را به اهلش وا می‌گذاریم.

اما در نمود دوم یعنی جنبه‌ی کتابت زبان باید از الگوها و قوانینی پیروی کنیم که در کتابت و بلکه در گفتار دچار سردرگمی نشویم. مجموعه‌ی این الگوها و قوانین دستور زبان، یا صرف و نحو هر زبان است.

دستور چیست؟

بررسی ساختمان و نحوه‌ی کاربرد یک زبان تحت عنوان «دستور» انجام می‌پذیرد که از دو بخش مجزا از هم یعنی «صرف» و «نحو» تشکیل می‌شود و عمده‌ترین بخش زبان همین دستور است که باید در یادگیری آن در هر زبان جدیت کرد. دستگاه زبان واحدهای متعددی دارد که عبارت‌اند از، جمله، گروه، واژه، تکواژ، هجاو واج.

جمله بزرگترین واحد زبان و قسمت اصلی یک پیام و یا یک مکتوب است و

کلمات و یا به عبارت دقیق‌تر مفردات، در قالب جمله و جمله هم، همراه با قواعد دستوری معنا و مفهوم دارد، در غیر این صورت، جمله مهمل و بی‌معنا خواهد بود. دیگر گروه است که مابین جمله و واژه قرار دارد و فرقی با جمله این است که گروه را نمی‌توان به نهاد و گزاره یا مبتدا و خبر تجزیه کرد. مانند «بچه‌های قم» یا «حوزه‌ی علمیه». در زبانهای مختلف، چندین نوع گروه داریم، مانند گروه اسمی، گروه فعلی، گروه قیدی، گروه اضافه. بنابراین گروه از چند واژه تشکیل می‌شود. البته رابطه‌ی منجمی در بین آن واژه‌ها حکمفرماست، واژه‌ها هم ترکیبی از تکواژها و هجاها هستند، که ترکیب اجزایی اینها واج نامیده می‌شود.

اولین کتاب دستوری:

قدیمی‌ترین کتاب دستوری توسط «پانینی هندی» در اواخر قرن چهارم پیش از میلاد مسیح (ع)، برای درست خواندن سرودهای «ودا»، به رشته‌ی تحریر درآمد و کهن‌ترین دستور توصیفی زبان سانسکریت. قبل از این، زبان‌شناسان هندی اکثراً به بررسی لغات و مفردات می‌پرداختند و با آمدن این کتاب، تحولی در نمود مکتوب زبان سانسکریت به وجود آمد.

دیگر اقوامی که در زمانهای گذشته در این مورد مطلبی نوشته‌اند، یونانیان‌اند که، دیدگاه آنها کاملاً با هندیان متفاوت است، زیرا یونانیان از دریچه‌ی فلسفه به زبان نگاه می‌کردند که مسأله‌ی منطقی زبان است و باید در جای خودش بررسی شود. در یونان، ارسطو اجزای کلام را به اسم و

فعل و حرف تقسیم کرد^۳ و بعدها یعنی صد و پنجاه سال پیش از میلاد، «دیونوسیوس تراکس» کتابی در این رابطه نوشت و اجزای کلام را به هشت عامل، اسم، صفت، فعل، ضمیر، قید، حرف اضافه، حرف تعریف و حرف ربط، تقسیم کرد. این کتاب هم همانند کتاب هندیان اساس کار دستور نویسان یونانی قرار گرفت. این روند ادامه یافت تا اینکه در قرون اخیر، علم زبان شناسی وارد مرحله‌ی جدیدی شد، یعنی در قرن شانزدهم، علم زبان شناسی به دو رشته‌ی مهم زبان شناسی تاریخی و زبان شناسی توصیفی تقسیم شد^۴.

زبان عربی:

همانطوری که قبلاً اشاره کردیم، زبانهای گویا و خاموش در نهایت به یک زبان فرضی به نام زبان مادری می‌رسند و بعد از آن، چند گروه زبان اصلی و مهم جوامع بشری که از زبان مادری، جدا و تاکنون با روش تطبیقی کشف شده‌اند و مورد قبول دانشمندان زبان شناسی‌اند، از این قرارند:

۱- زبانهای هندواروپایی که اصل آن همان زبان فرضی مادری است که از آن سندی در دست نیست، چون هنگامی کاربرد داشت که هنوز خط وجود نداشته و بعدها، نام «هندواروپایی» بر آن نهادند. شاخ و برگ این زبان در کشورهای مهم آسیا، اروپا و آمریکا، ریشه دوانده است و بسیاری از زبانها مانند، فارسی، انگلیسی، لاتینی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی، روسی، سوئدی، نروژی، هلندی،

لیتوانی و چند زبان دیگر، از جمله‌ی این خانواده است. ۶

۲- زبانهای سامی و حامی شامل زبانهایی است که اکنون در سراسر شبه جزیره‌ی عربستان، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، اردن، مصر، مراکش، اتیوپی، اریتره و سومالی متداول است و طبعاً زبان عربی امروز نیز از همین خانواده است.

۳- گروه زبانهای اورالی یا اوگریائی.

۴- گروه زبانهای آلتایی و زبانهای منفرد که اکثر شاخه‌های این زبان خاموش و یا اگر گویا هستند، ارتباطی با زبانهای دیگر ندارند و معمولاً جنبه‌ی قبیله‌ای دارند.

زبان عربی و ریشه‌ی آن:

همانطوری که معلوم شد، زبان عربی هم مثل اکثر زبانهای دیگر - از جمله زبانهای گروه سامی و حامی - است و زادگاه آن سرزمینی است که در میان دریای احمر، اقیانوس هند و خلیج فارس قرار دارد و امروزه به «شبه جزیره‌ی عرب» مشهور و معروف است. در این منطقه، قومی می‌زیسته‌اند که به قوم سامی مشهور بودند و امروزه می‌گویند اعراب از همین قوم‌اند. به همین اعتبار، اعراب در اول امر به دو دسته‌ی زیر تقسیم می‌شوند، ۱- اعراب بائده، اعرابی که آثارشان از میان رفته است، مثل قوم عاد، ثمود، طسم، جدیس و غیره. دانشمندان در نزدیکی تیماء، - در شمال حجاز - کتیبه‌ها و نقوشی به خط لحنی و ثمودی کشف کرده‌اند که زبان کتیبه‌ها با زبان عربی امروزی خیلی فرق دارد و احتمالاً به همین قوم مربوط است.

۲- اعراب باقیه همان طور که از نامشان پیداست، اعرابی هستند که تا به امروز آثار و تمدنشان باقی است، و خود به دو دسته تقسیم می‌شوند. قحطانیان و عدنانیان.

قحطانیان را اعراب عاربه گویند، زیرا آنها اعراب اصیل هستند و نسبت آنان به یعرب بن قحطان می‌رسد. این طایفه از مردم یمن‌اند و به اعراب جنوبی مشهورند. عدنانیان را اعراب مستعربه می‌گویند، چون این قوم در اصل عرب نبودند. آنان از سرزمینهای مجاور، به جزیره‌العرب مهاجرت کردند و با مردم آنجا آمیخته و عرب شدند که حجازیان امروزی و کشورهای مانند مصر، لیبی، الجزایر، مراکش و قسمتی از قاره‌ی آفریقا از همین طایفه‌اند.

به هر حال، زبان این قوم عربی و یکی از زبانهای سامی است. این زبان از دیگر شاخه‌های زبان سامی به اصل زبان سامی نزدیکتر است. به دلیل این که این قوم از تمدن بشری و ارتباطات اقتصادی و تجاری و تبادل فرهنگی عاری و در بیابانهای شبه جزیره، محصور بودند، لذا زبانشان با دیگر زبانها بواسطه‌ی نبود ارتباطات گوناگون، آمیخته نشد و تأثیر و تأثیری از دیگر زبانها نداشت و به همین سبب، سالم‌تر ماند، در واقع، با دیگر لهجه‌های سامی، آمیختگی پیدا نکرد و به دلیل نبود محققین و دانشمندان واقع‌بین، زبان این قوم همچنان در پرده‌ی ابهام ماند، ولی آن که معلوم است، در جزیره‌العرب، دو زبان وجود داشته است. یکی زبان عربی حمیری یا زبان جنوبی که عرب اصیل بودند و

دیگری زبان شمالی یا زبان مصری که تمام لهجه‌های زبان عربی از این دو زبان منشعب است. این دو زبان یعنی زبان قحطانی و حجازی از جهت وضع، اشتقاق و صرف، با هم فرق اساسی داشتند. سپس، دوران اختلاط دو زبان و به وجود آمدن لهجه‌های گوناگون و زبان رسمی و غیر رسمی و زبان قرآن و تأثیرپذیری زبان عربی از تمدنهای همجوار و بالاخره خط و کتابت زبان عربی که ما در این مقدمه در پی تفصیل آن نیستیم، به وجود آمد. در اینجا تنها لازم می‌دانیم در رابطه با خط عربی نیز مطلبی - هر چند کوتاه - بیاوریم.

الفبای عربی بدین صورت که امروزه در کتابت متداول است و تکامل یافته، خط نبطی است که قبل از اسلام در جزیره العرب رواج داشته است. این فرآیند خود سه مبدأ دارد: خط مصری قدیم، خط فنیقی و خط مسند که هر کدام از اینها خود به چند شعبه تقسیم می‌شود. بعد از این مرحله، مرحله تازه‌ای در این زبان پدید می‌آید و آن، ظهور اسلام و نزول قرآن به این زبان و تدوین دستور زبان (صرف و نحو) است. در همین رابطه گزارش کرده‌اند که مولی امیر المؤمنین علی(ع) به ابوالاسود دؤلی دستور دادند تا علم نحو را تدوین کند و فرمودند: بدان که کلمات عربی بر سه گونه است، فعل، اسم و حرف و همین بیان حضرت مبنای تنظیم بسیاری از کتب ادبیات در جهان اسلام شد و پرداختن به آن خود مقال دیگری را می‌طلبد.

ادبیات چیست؟

از دو زاویه می‌توان به ادبیات نگاه کرد و آن را بررسی نمود.

۱- زاویه تنگ، در حوزه‌ها و عموماً در سالهای قبل از قرن شانزدهم برخورد با ادبیات این‌چنین بود. ولی رفته رفته، درجه‌ی بازتری به روی ادبیات گشوده شد و در واقع، رنسانسی در ادبیات - چه در غرب و چه در شرق - به وجود آمد هر چند میزان پیشرفت‌ها یکسان نبوده است.

با طرح عنوان فوق، نخستین چیزی که در این رابطه به ذهن تبادر می‌کند، این است که موضوع ادبیات چیست؟ موضوع تحقیق ادبی چیست؟ خود ادبیات چیست؟ چه چیز ادبیات نیست؟ ماهیت ادبیات چیست؟ قلمرو ادبیات تا کجاست؟

اگر در مقام جواب به این سؤالات برآیم، قطعاً باید پا را فراتر از نگارش یک یا دو جلد کتاب قطور بگذاریم، ولی عناوینی که در خور گنجایش این مقدمه است، فهرست‌وار طرح می‌شود و بقیه را خود محققان باید پی‌گیری کنند.

به طور اجمال می‌توان گفت که آیا به ادبیات باید تنها به عنوان یک علم آلی و ابزاری نگاه کرد یا آن که در عین نگاه ابزاری به آن، می‌توان آن را دانشی عالی و هنری نیز دانست بدون که جمع این دو مقوله با هم از نظر عقل، ممنوع باشد؟

آنچه که تاکنون عموماً در حوزه‌ها - چه در ایران و چه در حوزه‌های خارج از ایران - با ادبیات برخورد شده، برخورد آلی بودن علم ادبیات بوده است. معمولاً ادبیات را در علم صرف و نحو خلاصه

کرده‌اند و آن را وسیله‌ی درست گفتن و درست نوشتن دانسته‌اند و بقیه‌ی شاخه‌های ادبیات را به بوت‌های فراموشی سپرده‌اند و یا با کم‌لطفیها، از اوج به فرود آورده‌اند. کسی که می‌خواهد ادبیات بخواند باید ادبیات را همه جانبه بخواند.

ادبیات بالمعنی‌الاصح که امروزه بیشتر به آنها عنایت می‌شود، در دروازه‌ی علوم جای گرفته است. در کتاب ارزشمند ادبیات و تعهد در اسلام چنین آمده است، «شماره علوم ادبی بنابر مشهور، دوازده علم است».

ادبیات فارسی در

حوزه‌های علمی قدیم، یکی از ارکان علوم تحصیلی بوده است، یعنی همان طوری که به ادبیات عرب توجه خاصی می‌شد، ادبیات فارسی هم تالی تلو آن بود، ولی متأسفانه امروزه در حوزه‌ها چندان توجه کافی به ادبیات نمی‌شود، مخصوصاً به ادبیات فارسی.

علم لغت، اشتقاق، صرف، نحو، معانی، بیان، انشاء، عروض، قافیه، بدیع، خط و علم قرض الشعر و علم تاریخ ادبیات (۷) نویسنده در فصل سوم همان کتاب در فنون ادبی می‌نویسد: «در این فصل، درباره‌ی فنون ادبی، به اختصار، سخن گفته می‌شود در اصطلاح روزگار اخیر «فنون ادبی» غیر از علوم ادبی است. فنون ادبی به رشته‌هایی گفته می‌شود، محدودتر و تخصصی‌تر. بی‌گمان کسی که با ادبیات سر و کار دارد کاری عرضه می‌کند که به گونه‌ای با ادبیات پیوسته است، شعر، تألیف، ترجمه، نمایشنامه و... باید فن خویش را پیدا کند و اطلاعات لازم آن فن و تخصص در آن را به دست آورد تا کار او دارای ارزش باشد».

فنون ادبی:

شماری از فنون ادبی بدین قرار است (برخی از فنونی را که یاد می‌شود، نویسنده این سطور جدا کرده و عنوان داده است):
فن خطابه، فن شعر، فن نقد، فن داستان‌نویسی، فن مقاله‌نویسی، فن شرح حال‌نویسی، فن روزنامه‌نگاری، فن کتاب‌نویسی و تألیف و تصنیف و گزینه‌نویسی و فن کتاب‌نویسی استدراکی، فن نمایشنامه و فیلم‌نامه‌نویسی، فن سفرنامه نویسی، فن تحقیق متون، فن تحقیق تاریخی و فن تلخیص و در پایان، فن فهرست‌نویسی توصیفی و آماری. پیداست که هر کدام از این فنون خود دارای رشته‌هایی دیگر است. ۸

به هر حال، اینها رشته‌هایی است که حضرت استاد حکیمی احصاء کرده‌اند و یک ادیب - مخصوصاً یک طلبه‌ی علوم

دینی یا دانشجوی ادبیات عرب یا فارسی - باید به این نکته توجه کافی بنماید. اما ادبیات بالمعنی‌الاعم، فراتر از اینهاست و اینجاست که ادبیات یک علم عالی می‌شود و در رابطه‌ی خود با علوم دیگر، ضمن این که آلی بودن خود را نشان می‌دهد و عالی بودن خود را در جوامع بشری به منصفی ظهور می‌رساند. البته باید بین ادبیات و تحقیقات ادبی فرق گذاشت. در واقع تحقیقات ادبی حاصل و نتیجه ادبیات در جامعه است. ادبیات به معنای عام خود هم در برگیرنده‌ی علوم ادبی است و هم فنون ادبی که استاد حکیمی به آن اشاره کردند. در اینجا، مراجعه به کتاب ارجمند ایشان را به خوانندگان گرامی توصیه می‌کنیم و این مقدمه هم بیشتر از این مقدار را بر نمی‌تابد.

ادبیات فارسی:

ادبیات فارسی در حوزه‌های علمی قدیم، یکی از ارکان علوم تحصیلی بوده است، یعنی همان طوری که به ادبیات عرب توجه خاصی می‌شد، ادبیات فارسی هم تالی تلو آن بود، ولی متأسفانه امروزه در حوزه‌ها چندان توجه کافی به ادبیات نمی‌شود، مخصوصاً به ادبیات فارسی. خسارت این بی‌توجهی امروزه، به وضوح، در حوزه‌ها مشهود است. در قدیم‌الایام، طلاب علوم دینی اهتمام خاصی به ادبیات داشتند، ولی مع‌الاسف، امروزه مشاهده می‌شود که تحصیلات ادبی در میان حوزویان، به پایین‌ترین درجه رسیده است و همواره کتابها خلاصه می‌شود. در این خلاصه شدن، چه خساراتی که بر اصل و

ریشه‌ی کتاب وارد نمی‌شود! چنین کارهایی مقدمه‌ی نوگرایی، تنظیم امور و جلوگیری از وقت کشیها نیست، بلکه ضربه زدن به اصل و ریشه‌ی علوم ادبی و در نهایت، به عمق دانش طلاب و دانشجویان است. تنظیم امور و بازده‌ای تحصیل، کار دیگری است که نباید با خلاصه کردن کتب عالی دنبال شود.

«برنامه‌ریزان و متصدیان امور درسی حوزه‌ها و مدرسان آگاه، باید تا دیر نشده، به این مسایل برسند. تغییر روش غیر از تغییر متون است و تغییر متون غیر از تضييع مواد است. باید متد و روش دگرگون شود و برخی از متون تغییر یا تهذيب و یا تلخیص بشود. اما نه به این صورت که از عمق و اوج فرو افتد و سطح اطلاعات ادبی محصلان علوم اسلامی پایین آید و اندک اندک، این پایین آمدن سطح معلومات - به ویژه معلومات ادبی - سبب پایین آمدن سطح اندیشه و بسته شدن آفاق فکری گردد و موجب شود تا در دیگر رشته‌ها نیز نتوانند آگاهیهای ژرف و وسیع و ثمربخش و سودمند به دست آورند. باید ادبیاتی کامل و کافی آموخته شود و استادانی هر چه آگاه‌تر و هر چه ماهرتر، برای تدریس ادبیات گمارده شوند. در حوزه‌هایی که علم در آنها هویت داشته باشد و تحصیل علم عبادت به شمار آید و تهذيب نفس مقدمه‌ی تحصیل باشد و پژوهش و بحث لازمه‌ی ذاتی آموختن تلقی گردد و مباحثه و گفتگوی علمی مانند هوا همه جا را پر کرده باشد و از همه بالاتر، این که علم در رابطه با خدا و انسان معنی بدهد و همین نظام والا است که

می‌بینیم امروزه، روشنفکران و استادان دانشگاهی، بلکه سیاسیون نیز، به اهمیت آن پی برده‌اند و آشکارا بدان اعتراف می‌کنند و آرزو دارند که ای کاش دانشجویان دانشگاه‌ها و مدارس عالی نیز چنان طلاب درس بخوانند. آیا دور از انصاف نیست که از چنین نظامی و چنان امکاناتی ما خود استفاده‌ی کافی نبریم... دوره‌ی تحصیل ادبیات دوره‌ی ساختن شخصیت فکری است این دوره نباید سطحی گرفته شود.» (۹)

نگارنده نیز در کتابی (۱۰) ضمن معرفی متون درسی حوزه‌ها، مختصر اشاره‌ای به کمبودهای برنامه درسی حوزه‌ها کرده‌ام. آری، ضمن این که طلاب و طالبان رشته‌های ادبی باید ادبیات مرسوم حوزه‌ها را خوب بخوانند و درک کنند، باید به ادبیات خارج از حوزه‌ی کار خود نیز توجه کافی داشته باشند و کاربرد ادبیات را در امر تحقیق و جامعه، بسط و گسترش دهند.

عنوان این فراز بود. برگردیم به اصل موضوع، زمانی در حوزه‌های علمیه، ادب فارسی در قالب بوستان و گلستان شیخ اجل سعدی و دیگر کتب ادبی، چلچراغ ادیبان بود. کتبی چون گلستان و بوستان و یا کتب دیگری که هم‌تراز این کتابها و در سبک و سیاق آنها هستند و مملو از شیواترین سبک‌ها و صنایع و آرایه‌های علوم ادبی‌اند، از جمله کتب درسی بشمار می‌رفتند و طلاب علوم دینی همچون ادبیات عرب، به آنها عشق می‌ورزیدند و عاشقانه در پی آنها بودند، ولی متأسفانه، رفته رفته، ادبیات فارسی در حوزه‌ها به

فراموشی سپرده شد و کار به جایی رسید که بعضی از طلاب علوم دینی در نوشتن یک نامه‌ی بلند یا یک کتاب فارسی با مشکل ادبی مواجه می‌شدند، البته استثناها همیشه جای خود را دارد. گرچه طرح کردن این مسایل بسیار تلخ است، ولی واقعیتی است که باید پذیرفت و دلیلش هم این است که هنوز هم که هنوز است سایه‌ی شوم ندانستن ادبیات فارسی بر حوزه افکنده شده است هر چند بعد از انقلاب، حرکتی عمومی و خیزشی سراسری در مطرح کردن ادبیات فارسی به وجود آمد، ولی متأسفانه غالب این اقدامات روبنایی بوده، کمتر به اصل مسأله توجه شده است.

بله، از چندین سال پیش هم مرثیه‌ی ادب فارسی دوباره در حوزه‌ها سروده شد. و این خود مرثیه‌ی زیبایی است و حتماً باید سروده شود.

با آن که این مولود، جدیدالولاده نیست، باید اذعان داشت که حوزه‌های قدیم مهد و پرورشگاه آن بوده است و ندانم کاری، غرب زدگی و فارسی ستیزی که از دسیسه‌های نا اهلان بود، عاقبت این مولود را به مسلخ نیستی کشاند. حال، زمزمه‌ی دوباره زنده شدن این مولود که همانا، ادب فارسی باشد، در حوزه‌ها زنده شده و امید است با همان اهمیتی که به دیگر علوم ادبی و غیره می‌نگرند، به ادب فارسی هم بنگرند. حال که برنامه‌ریزان حوزه در نظر دارند در این رابطه اقدامی کنند، اقدامی اصولی، شایسته و با نگاه عمیق، چون صحبت از زبان فارسی است و ما خودمان هم فارسی زبانیم، مسأله را

ساده نپندارند. در انتخاب متون درسی، با اهل فن و درد آشنا مشورت نمایند. نباشد که یک مجموعه بسیار ضعیفی را به نام ادب فارسی در برنامه‌ها بگنجانند. بلکه شایسته است حوزه‌ی ادب فارسی و موضوعات آن را اعم از تاریخ ادبیات فارسی، دستور زبان، معانی و بیان، بدیع نظم و نثر، فقه‌اللفه یا اتیمولوژی (ریشه‌شناسی)، سبک شناسی، مرجع‌شناسی و... از هم تفکیک کنند و برای هر کدام، از متون اصیل و محکم، به عنوان متن درسی انتخاب شود و طلاب علوم دینی هم با صرف وقت در آموختن، این گونه به زبان فارسی اهمیت دهند و در کنار این متون، از مطالعه‌ی آثار گران سنگ فارسی در زمینه‌های مختلف، غفلت نمایند. در غیر این صورت ادب زیبای فارسی در حوزه‌ها به مسلخ می‌رود کما اینکه تا بحال رفته است.

به هر حال، طلاب و دانشجویان ادب عربی و فارسی باید به ادبیات به طور جدی نگاه کنند، گرچه زندگی امروزه آن قدر مشکلات گوناگون دارد که توان تحقیق، تألیف و فراغت بال را از این گروه گرفته است که این هم معضلی است کمرشکن. آنانی که در ناز و نعمت زندگی می‌کنند، دل به چنین کارهایی نمی‌دهند و آنانی که دل به چنین کارها جهت احیای فرهنگ غنی قرآنی و اسلامی و ملی خود داده‌اند، متأسفانه توان و توشه‌ی راه ندارند. این درد را باید به کجا برد و به چه کسی گفت من نمی‌دانم!

شرح این هجران، این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دیگر

ولی چاره‌ای نیست جز از خود گذشتن و مایه از جان گذاشتن، چرا که مجموعه‌ی ادب و فرهنگ کشوری چون ایران تحت لوای همین ادبیات با تمام فنون و علومش، زنده و پایدار می‌ماند. (۱۱)

آخرین سخن اینکه در حوزه و دانشگاه باید با علوم نظری به صورت کاربردی برخورد نمود و آموخت. به این معنا که باید ادبیات، فلسفه، منطق، اصول و ... را کاربردی کرد نه این که طلبه یا دانشجو با حفظ نمودن انبوهی از اصطلاحات، نتوانند آنها را به صورت علمی به کار گیرد و انبانی شود از انبوه اصطلاحات که به هیچ کار ناید. البته و صد البته، همگان در حوزه این گونه نیستند. فاضلانی در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها هستند که چشم و چراغ این دو مرکز هستند و روی سخن ما با اینها نیست. این سروران جای خود دارند و احترام ویژه.

دیگر این که در حوزه و دانشگاه باید قبل از آموختن هر علمی، تاریخ آن علم به درستی تدریس شود و لو مختصر، مثل تاریخ ادبیات، تاریخ فلسفه و منطق و تاریخ علم اصول و فقه و مهم‌تر از همه، منبع‌شناسی که یکی از ارکان تحقیق است باید در دستور کار درسی حوزه‌ها و دانشگاه‌ها قرار گیرد. به امید آن روز که قدمهای بلندی در امر تحقیق و تحصیل برداریم.

پی‌نوشت:

۱- مانند مقدمات زبان‌شناسی اثر خانم دکتر مهری باقری و درآمده‌ی بر زبان‌شناسی، اثر کورش صفوی و کتابهای محمدرضا باطنی و فردینان دوسور زبان‌شناس فرانسوی و ...

گفتنی است، که امروزه اختلاف نظر زیادی بین زبان‌شناسان - طرفداران نظریه‌ی نمود ملفوظ زبان - با دستوریان - طرفداران دستور تقریباً سنتی و حفظ نمود مکتوب زبان - وجود دارد البته باید گفت از این دو دسته، هیچ کدام به طور مطلق بر حق نیست و بهترین روش همان (خیرالامور اوسطها) است، چون نه می‌شود تمام سنت دستوریان را دور ریخت و نه می‌شود بی‌توجه به زبان‌شناسی جدید بود. ۲- البته به این مطلب باید توجه داشت که با خاموش شدن هر زبان، شمع وجود و چراغ حیات یک فرهنگ نیز خاموش می‌شود. انسانهایی به دیار نیستی سرازیر شدند که اگر چراغ زبانشان خاموش نمی‌شد، یاد فرهنگ و تمدن آنان در طول تاریخ زنده می‌ماند، لذا حفظ زبان و فرهنگ از ضروریات جامعه‌ی مدنی و تمدن بشری است.

۳- مشابه یا عین همین تقسیم در زبان عربی، ابوالاسود دؤلی از امام‌العارفین، قله‌ی رفیع بلاغت و فصاحت علی‌بن ابی‌طالب نقل کرده که در کتب نحوی مکتوب است.

۴- این کتاب را اخیراً کورش صفوی، تحت عنوان «فن دستور» ترجمه و انتشارات هرمس آن را منتشر کرده است. کتاب یاد شده مباحثی از قبیل تعریف دستور، قرائت، نقطه‌گذاری، هجاها، اسم و فعل و کلمه و صرف فعل را در بر دارد.

۵- رئوف جمال‌الدین در کتاب ارزشمند خود «المنهل فی بیان قواعد علم الحروف» در صفحه نوزده می‌نویسد: به تواتر نقل شده که اولین کسی که به زبان عربی سخن گفت، حضرت اسماعیل بود، لکن حروف و عدد آن و نوع کلماتی که به کار می‌برده، بر ما روشن نیست و همین

حضرت است که اولین بار به زبان عربی کتابت کرده است.

۶- به گفته‌ی بعضی از زبان‌شناسان، از این گروه، گروه دیگری منشعب شده به نام هند و ایرانی که ریشه‌ی هر دو زبان فارسی و هندی به همین زبان برمی‌گردد. به این گروه، گروه آریایی نیز اطلاق می‌شود. که خود به دو شعبه‌ی هندی و ایرانی تقسیم می‌شود. از هر دو شعبه، آثاری کهن در دست است. کلمه «آری» که کلمات «اران» و «ایران» از همین کلمه مشتق است، نامی است که ایرانیان و هندیان کهن به نیاکان خود اطلاق می‌کردند. برخی وصف «آریایی» را به گروه هندواروپایی اطلاق می‌کنند که قطعاً اشتباه است و از همین رو، این مطلب به فراموشی سپرده شد و نادرست بودن آن معلوم گردید.

۷- حکیمی، محمدرضا، ادبیات و تعهد

در اسلام، ۱۳۵۸ تهران، ص ۴۲-۴۳

۸- همان، ص ۵۶-۵۷

۹- حکیمی، محمدرضا، ادبیات و تعهد

در اسلام، ۱۳۵۸ تهرآن، ص ۱۷-۱۸ سر آغاز.

۱۰- ملکی، محمد، آشنایی با متون درسی حوزه‌های علمیه ایران (شیعه - حنفی - شافعی)

۱۱- در تدوین این مقاله از کتابهای تاریخ ادبیات عربی، اثر حنا الفاخوری، تاریخ زبان، اثر دکتر خانلری و مخصوصاً از دو کتاب ارزشمند، تاریخ زبان فارسی و مقدمات زبان‌شناسی، اثر دکتر مهری باقری، استفاده و بهره‌ها بردم و همچنین بعضی از مطالب را عیناً از کتاب «ادبیات و تعهد در اسلام»، اثر استاد محمدرضا حکیمی نقل کردم.